

واکاوی جنگ روسیه و اوکراین بر پایه الگوی تعینات ساختاری نظام بین‌الملل

محسن بیات^۱، نسترن ساعتی^۲

۱۵

دوره ۸، شماره ۱، پیاپی ۱۵
بهار و تابستان ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۱۱/۴
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۱/۲۶
صص: ۲۹۰-۲۵۵

شاپا چاپی: ۲۵۳۸-۵۶۴X
شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۰۵۵۱



DOI: 10.22080/jpir.2025.29347.1433

چکیده

علل و آثار اقدام نظامی روسیه علیه اوکراین از دغدغه‌های مهم محافل علمی بوده است. تأثیرات جنگ اوکراین بر آینده نظام بین‌الملل موضوع آثار متعددی بوده است، اما نقش این نظام بر وقوع این جنگ کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. پرسش اصلی مقاله این است که الگوی تعینات نظام بین‌الملل چگونه در وقوع جنگ روسیه-اوکراین مؤثر بوده است. با تکیه بر چارچوب نظری رئالیسم تهاجمی-ساختاری و سطح تحلیل کلان، این فرضیه طرح شده که جنگ علیه اوکراین ناشی از الگوی تعینات ساختاری نظام بین‌الملل بر تعاملات اوکراین و روسیه بوده است. واکاوی تاریخی تحولات مربوط به رابطه مسکو-کی‌یف از زمان استقلال اوکراین تا آغاز جنگ، با استفاده از روش تاریخی-تحلیلی، نشان می‌دهد که نظام بین‌الملل از طریق تعینات ساختاری، منجر به بحران فزاینده در روابط دو کشور شده است. الگوی تعینات ساختاری نظام بین‌الملل با فشارهایی چون خلع سلاح هسته‌ای اوکراین (معاهده بوداپست)، انقلاب نارنجی، انقلاب یورومیدان، تقابل اتحادیه اروپا و اتحادیه کشورهای مشترک‌المنافع و همچنین طرح عضویت اوکراین در ناتو، منجر به شکاف فزاینده بین غرب‌گرایان و روس‌گرایان در اوکراین، تهییج مسکو در اقدام به رفتار تهاجمی، قراردادن دو کشور در برابر هم و در نهایت سوق دادن مسکو به جنگ تمام عیار علیه اوکراین شده است.

کلیدواژه‌ها: جنگ اوکراین؛ رئالیسم تهاجمی؛ خلع سلاح اوکراین؛ ناتو؛ انقلاب نارنجی.

۱. استادیار روابط بین‌الملل، دانشکده ادبیات، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. (نویسنده مسئول)

bayat.m@lu.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشکده ادبیات، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران

۱. مقدمه

اهمیت ژئوپلیتیک اوکراین، سابقه طولانی برای مسکو داشته است. اوکراین که دومین جمهوری قدرتمند اتحاد جماهیر شوروی بود، از همان آغاز استقلال، نقش بی‌بدیلی در رقابت شرق و غرب و سیاست‌های روسیه داشته است. آسیب‌پذیری خاک روسیه در برابر تهاجمات مانده حملات ناپلئون بناپارت و هیتلر، دستیابی به عمق راهبردی نفوذناپذیر را تبدیل به رویایی تاریخی کرده که این رویا همیشه با سلطه بر مناطقی چون کریمه و اوکراین، در اذهان رهبران روس پیوند داشته است (رستمی، ۱۳۹۳: ۴۷). در سیاست خارجی و امنیتی پوتین، تسلط بر کریمه نه تنها تبدیل به نمادی از عمق راهبردی شده، بلکه این جزیره اهمیت حیاتی در راهبردهای نظامی و اقتصادی پیدا کرده است (Sweijjs, and Jeffrey, 2024).

سیاست‌های اوکراین و روسیه در قبال یکدیگر همواره تحت تأثیر نظام بین‌الملل غرب‌گرا بوده است و سیر تحولات مهم مانند خلع سلاح هسته‌ای اوکراین، انقلاب نارنجی سال ۲۰۰۴ و انقلاب ۲۰۱۴، طرح عضویت اوکراین در ناتو و تحت تأثیر تعینات ساختاری نظام بین‌الملل بوده است. مقابله با غرب برای روسیه و تمایل به غرب برای اوکراین، روندهایی متضادی بودند که همیشه سیاست‌های دو کشور در قبال یکدیگر را متأثر کرده است. تمایل دو سویه کی‌یف و غرب برای تعمیق روابط که با فروپاشی شوروی آغاز شد و با وقوع انقلاب نارنجی در اوکراین، تشدید شد، با تهدیدات مسکو، دوچندان شده است. سیاست‌های کی‌یف اثبات کرده که غرب در سیاست خارجی اوکراین، جایگاه منحصربه‌فردی داشته است (خوانساری فرد و کرم زادی، ۱۳۹۳: ۱۳۷).

با وجود تلاش‌های دیپلماتیک برای حل اختلاف، روابط روسیه و اوکراین به جنگ ختم شد. مقالات زیادی در مورد این جنگ منتشر شده است که غالباً دارای سطح تحلیل ملی (سیاست‌های توسعه‌طلبانه پوتین) و یا سطح تحلیل منطقه‌ای (تهدیدات

امنیتی اوکراین علیه روسیه و جایگاه ژئوپلیتیکی کریمه) متمرکز بوده است. مطالعات سطح تحلیل کلان (ساختار بین‌الملل) نیز بر سیاست‌های غرب برای گسترش ناتو و سال‌های منتهی به جنگ تمرکز داشتند؛ درحالی‌که جنگ اوکراین ریشه در تحولات تاریخی دارد که از زمان فروپاشی شوروی و استقلال اوکراین، آغاز شدند. بنابراین ضرورت ارائه تبیینی مبتنی بر واکاوی تاریخی بلندمدت و سطح تحلیل کلان (ساختار بین‌الملل)، احساس می‌شود. پرسش مقاله این است که جنگ اوکراین تا چه اندازه متأثر از تعینات نظام بین‌الملل بوده است؟ به معنای دیگر، نظام بین‌الملل چگونه با فشارهای ساختاری، زمینه این جنگ را فراهم کرده است؟

۲. پیشینه پژوهش

آثاری که به موضوع مقاله حاضر بیشتر مرتبط می‌شوند، آثاری هستند که رابطه بین نظام بین‌الملل و جنگ اوکراین را مورد بررسی قرار دادند. برای مثال، الیاس گاتز^۱ و پر اکمان^۲ (۲۰۲۴) در مقاله‌ای با عنوان «جنگ روسیه علیه اوکراین؛ زمینه‌ها، علل و پیامدها»، سه تحلیل در سه سطح را مطرح می‌کنند. در سطح خرد، مهم‌ترین علت جنگ را جاه‌طلبی‌های شخصی پوتین می‌دانند و در سطح ملی، عللی چون ترس مسکو از دموکراتیک شدن اوکراین، گسترش و نفوذ دموکراسی‌خواهی غربی از اوکراین به خاک روسیه و همچنین تلاش برای انحراف اذهان از مشکلات فزاینده داخلی را مطرح می‌کنند، اما از نظر نویسندگان، در سطح کلان و بین‌الملل، مهم‌ترین علت وقوع جنگ، گسترش ناتو به سمت روسیه تلقی شده است.

سولومون لارتی^۳ (۲۰۲۴) در مقاله خود با عنوان «درگیری اوکراین بر روابط بین‌الملل و پیامدهای آن برای امنیت جهانی» معتقد است که ماهیت جنگ اوکراین با

^۱. Elias Götz

^۲. Per Ekman

^۳. Solomon Lartey

جنگ‌های قبلی در نظام بین‌الملل متفاوت است. از نظر نویسنده، جنگ اوکراین منجر به تغییر عمیق بر چشم‌انداز روابط بین‌الملل، شکل اتحادها، سیاست‌های امنیتی و حتی گفتمان‌های مسلط در روابط بین‌الملل می‌شود. سولومون در مقاله خود نتیجه گرفته است که امنیت جهانی پس از جنگ اوکراین، در وضعیت بی‌ثباتی قرار گرفته است و ممکن است نظام بین‌الملل را با جنگ سرد جدیدی روبه‌رو کند.

النا دوک^۱ و برنهارد استول^۲ (۲۰۲۳) در مقاله‌ای، برخلاف آثار دیگر، معتقد هستند که جنگ روسیه-اوکراین تغییرات بنیادی در نظام امنیتی جهانی ایجاد نمی‌کند. نویسندگان با بررسی سیاست امنیتی کشورهای چون روسیه، آلمان، آمریکا و کشورهای اتحادیه اروپا به این نتیجه رسیدند که جنگ اوکراین منجر به تغییرات بنیادی در نظام امنیتی جهانی نشده است و وضعیت گذشته تدام خواهد داشت. آن‌ها با تحلیل سیاست، گفتمان و هنجارهای دولت روسیه بر این باورند که جنگ، تغییرات محسوسی در خود روسیه هم ایجاد نکرده است و نمی‌توان انتظار داشت نقطه عطف مهمی در نظام امنیتی جهان ایجاد کند.

مهدی شاپوری (۱۴۰۳) در کتابی که شامل چندین مقاله است و تحت عنوان «جنگ اوکراین و نظام بین‌الملل» منتشر شده است، جنگ اوکراین را مورد بررسی قرار داده است. فصل هشتم و نهم این کتاب شامل دو مقاله در ارتباط با موضوع جنگ اوکراین و نظام بین‌الملل است. در این دو فصل بیشتر به بررسی پیامدها جنگ اوکراین برای نظام بین‌الملل و سناریوهایی که ممکن است در سطح نظام بین‌الملل و پس از این جنگ رخ دهد، پرداخته شده است. اگرچه سطح تحلیل این مقالات، سطح کلان است، اما سؤالات اصلی آن‌ها بر تأثیرات جنگ اوکراین بر ساختار و ترتیبات بین‌المللی متمرکز است و توجه چندانی به تأثیرات نظام بین‌الملل بر وقوع جنگ نشده است.

^۱. Elena Dück

^۲. Bernhard Stahl

علی الهی و همکارانش (۱۴۰۳) در مقاله «پیامدهای تهاجم روسیه به اوکراین بر نظام بین‌الملل در افق ۲۰۳۰ با تأکید بر منافع ملی ایران»، این پرسش را مطرح کرده‌اند: تهاجم روسیه به اوکراین چه پیامدهایی بر نظام بین‌الملل در افق ۲۰۳۰ می‌گذارد؟ آنها با روش توصیفی-تحلیلی نتیجه گرفته‌اند که جنگ روسیه و اوکراین بر ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی نظام بین‌الملل اثر گذاشته است. همچنین بر منافع سیاسی و اقتصادی ایران نیز به‌عنوان هم‌پیمان روسیه در منطقه اثر گذاشته است و سبب تغییر در سیاست خارجی ایران و گردش به سوی شرق، توقف در مذاکرات هسته‌ای، شکل‌گیری همکاری اقتصادی بین روسیه و ایران و نیز سبب نگرانی ایران از حضور ناتو در قفقاز، تأثیرگذاری بر روابط اسرائیل — روسیه و منافع ایران در سوریه و نیز بر امنیت انرژی شده است. اگرچه نویسندگان به رابطه جنگ اوکراین و نظام بین‌الملل توجه کردند، اما تأثیرات جنگ را بر نظام بین‌الملل بررسی کردند و به تأثیرات نظام و ساختار بین‌الملل بر وقوع جنگ نپرداخته‌اند.

یاری و ترابی (۱۴۰۳) در مقاله خود به این نتیجه رسیدند که روسیه اقدامات غرب مانند گسترش ناتو به خارج نزدیک روسیه، پیوستن اوکراین به اتحادیه اروپا و حمایت غرب از جنبش‌های مردم‌سالاری در اطراف آن را در راستای محدودسازی خود، و یک تهدید استراتژیک تلقی نموده است؛ لذا این اقدام روسیه را می‌توان براساس چهار مؤلفه واقع‌گرایی تدافعی که عبارت‌اند از قدرت کلی، مجاورت جغرافیایی، قدرت آفندی و نیات تجاوزکارانه، جهت جلوگیری از محدود شدن روسیه و دفع اقدامات احتمالی علیه خود تبیین نمود.

نیاکویی و شجاعی (۱۴۰۲) در مقاله‌ای در مورد جنگ اوکراین نوشتند که گسترش ناتو در طی چند دهه به سمت شرق و عدم ایجاد توازن در روابط با شرق و غرب از سوی مقامات کیف و همچنین تلاش روسیه برای افزایش سهم خود از قدرت جهانی و بازیابی قدرت سابق خود در جهت تبدیل شدن به هژمون اروپا، زمینه‌های شکل‌گیری

بحران را فراهم کرده و استمرار این بحران نیز به دلیل اتخاذ سیاست آتش‌بیاری معرکه و طعمه‌گذاری و تحریک برای فرسایش از سوی آمریکا بوده است. اگرچه مقاله فوق به سطح تحلیل کلان توجه کرده است و حتی چارچوب نظری مشابه با مقاله حاضر دارد، اما در چند محور مهم متفاوت هستند؛ اول آنکه پرسش اصلی مقاله نیاکویی و شجاعی این است که هریک از بازیگران (آمریکا، اتحادیه اروپا، روسیه و اوکراین) چه نقشی در وقوع جنگ اوکراین داشتند؟ درحالی‌که مقاله حاضر متمرکز بر بررسی تأثیرات فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل بر روابط روسیه و اوکراین است. دوم، بخش مهمی از مقاله فوق متمرکز بر نقش عوامل داخلی اوکراین و زلنسکی، رئیس‌جمهوری این کشور در وقوع جنگ است، درحالی‌که مقاله حاضر بیشتر بر عوامل کلان در سطح نظام بین‌الملل توجه دارد. سوم، روش مقاله فوق تحلیلی-توصیفی است و متمرکز بر چند سال قبل از وقوع جنگ است، اما مقاله حاضر پژوهشی تاریخی است که دوره تاریخی طولانی‌تری (از زمان استقلال اوکراین و خلع سلاح هسته‌ای تا زمان وقوع جنگ) را مورد بررسی قرار داده است. چهارم آنکه اگر چه هر دو مقاله، چارچوب فکری مشابه‌ای دارند، اما مقاله فوق از منظر دولت‌ها و سطح تحلیل میانه (دولت‌ها و بازیگران) از این چارچوب فکری استفاده کرده است، اما مقاله حاضر از منظر ساختار نظام بین‌الملل و سطح تحلیل کلان (ساختارها و تعینات نظام بین‌الملل) از رئالیسم تهاجمی استفاده کرده است. پنجم مقاله فوق بر تأثیر سیاست‌ها و نقش‌های بازیگران (اتحادیه اروپا، اوکراین، روسیه، آمریکا) بر وقوع جنگ پرداخته است، اما مقاله حاضر پدیده‌محور است و پدیده‌هایی چون خلع سلاح هسته‌ای، انقلاب نارنجی، انقلاب یورو میدان و گسترش ناتو به‌عنوان پیامدهای ناشی فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل متمرکز است.

موسایی و همکاران (۱۳۹۹) به این نتیجه رسیدند که علت‌های تصمیم روسیه به پیوسته‌سازی شبه‌جزیره کریمه به فدراسیون روسیه را باید در چارچوب فرآیند قدرت و رفع تهدیدی توضیح داد که به‌وسیله گسترش و توسعه ناتو و اتحادیه اروپا به‌سوی

مرزهای امنیتی روسیه به وجود آمده بود. همچنین اشتراک‌ها و پیوندهای تاریخی، زبانی، قومی، نژادی و مذهبی میان دو جامعه روسیه و شبه‌جزیره کریمه از دلایل مهمی بوده‌اند که هم در گسترش بحران و هم در موفقیت‌آمیز بودن پیوسته‌سازی شبه‌جزیره کریمه به فدراسیون روسیه نقش مهمی داشته‌اند (یاری، ۱۳۹۹: ۴۸۰).

پژوهش‌های قبلی در مورد جنگ اوکراین یا با تکیه بر سطح تحلیل خرد، بیشتر بر سیاست خارجی روسیه و یا با سطح تحلیل کلان، بیشتر بر پیامدهای این جنگ بر منطقه و نظام بین‌الملل متمرکز بودند. معدود آثاری که به تبیین جنگ اوکراین از منظر نظام بین‌الملل پرداختند، غالباً بر گسترش ناتو و طرح عضویت اوکراین در این سازمان، تمرکز داشتند. درحالی‌که پژوهش حاضر، بر تبیین علل جنگ از منظر رئالیسم تهاجمی و سطح تحلیل کلان متمرکز است و دوره تاریخی مورد بررسی، تنها شامل چند سال پیش از وقوع جنگ نیست، بلکه از زمان استقلال اوکراین از شوروی و خلع سلاح هسته‌ای این کشور تا وقوع جنگ را شامل می‌گردد. به عبارت دیگر علاوه بر تأثیرات طرح گسترش ناتو، به علل تاریخی دیگری که از نیمه دهه ۹۰ میلادی شروع شدند، نیز در قالب سلسله‌تحولاتی که ناشی از تعیینات ساختاری نظام بین‌الملل بوده، توجه کرده است.

۳. مبانی نظری: الگوی تعیینات ساختاری نظام بین‌الملل

ادبیات روابط بین‌الملل در تبیین جنگ اوکراین، کمتر بر سطح تحلیل کلان (نظام بین‌الملل و تعیینات ساختاری) متمرکز بوده است. در این مقاله تلاش شده که جنگ روسیه علیه اوکراین و علل آن بر مبنای سطح تحلیل کلان مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین مناسب‌ترین چارچوب نظری برای آن نئورئالیسم یا همان رئالیسم تهاجمی است. در حقیقت ریشه جنگ اوکراین را باید در ساختار نظام بین‌الملل جست‌وجو کرد؛ ساختاری که دولت‌های این نظام را فارغ از آنکه دارای چه نوع نظام سیاسی هستند و یا

چه اشخاصی آن‌ها را رهبری می‌کنند، مجبور به اتخاذ سیاست‌هایی می‌کند که جنگ یکی از آن‌هاست.

«بقا، مستلزم رفتار تهاجمی است». این گزاره مهم‌ترین دیدگاه رئالیسم تهاجمی در مورد جنگ و علل آن است. جنگ و علل وقوع آن یکی از پدیده‌های مهمی بوده که اندیشمندان روابط بین‌الملل از جمله رئالیست‌های تهاجمی، همواره به آن توجه داشتند. توجه به موضوع جنگ و علل آن همواره از چند سطح تحلیل مختلف صورت گرفته است. «جان جی. مرشایمر»^۱ با تعدادی از انتشارات بحث‌برانگیز خود و از جمله کتاب مهمش، «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ»^۲، پس از نظریه کنت والتز، خود را به عنوان یکی از مشارکت‌کنندگان اصلی سنت رئالیستی در مطالعه روابط بین‌الملل ثابت کرده است. نوآوری اصلی مرشایمر، نظریه «رئالیسم تهاجمی» است که به دنبال تدوین مجدد نظریه رئالیسم ساختاری کنت والتز است تا از منظر ساختاری، جنگ‌ها را توضیح دهد (Toft, 2005: 381). مرشایمر در باب پرسش‌هایی همانند اینکه چرا دولت‌ها به دنبال کسب قدرت می‌باشند و چرا قدرت‌های بزرگ برای کسب هژمونی تلاش می‌نمایند پنج مفروضه اساسی دارد: (۱) نبود اقتدار عالی‌مرکزی (آنارشی)؛ (۲) دارا بودن قابلیت تهاجمی قدرت‌های بزرگ؛ (۳) اهداف و نیات بازیگران بین‌المللی؛ (۴) تضمین بقا؛ (۵) قدرت‌های بزرگ، بازیگران عقلایی‌اند. از منظر مرشایمر تنها مفروضی که میان بازیگران بین‌المللی مشترک است و به عنوان هدف نهایی می‌توان در نظر گرفت، همان بقاست (میرترابی حسینی و حسن پور، ۱۴۰۲: ۹۸-۹۷) وی بر این باور است که دولت‌ها اصلی‌ترین بازیگران نظام بین‌الملل هستند. آن‌ها در ایفای نقش‌های خود در این نظام تابع فرامین هیچ نهاد فرادستی نیستند و خود هر آنچه در راستای حفظ منافع ملی‌شان بدانند، انجام خواهند داد (دوئرتی، ۱۳۸۸: ۱۸۹). در این میان، بقا اصلی‌ترین هدف هر

^۱. John J. mearsheimer.

^۲. The tragedy of great power politics.

دولتی است و قدرت یک کشور پشتوانه بقای آن است. تعهدات بین‌المللی می‌تواند به راحتی نقض شود و تنها چیزی که می‌تولند مانع از چنین امری شود، قدرت یک دولت است (سلیمی، ۱۳۸۴: ۳۸).

براساس دیدگاه واقع‌گرایی تهاجمی، فقدان اقتدار عالیه، دولت-ملت‌ها را به سوی حداکثرسازی قدرت سوق می‌دهد. طبق این دیدگاه، بین الزامات نظام و ساختار بین‌الملل و سیاست خارجی کشورها، پیوند نزدیکی وجود دارد. در وضعیت نبود اقتدار عالیه، عاملی که کشورها را هدایت می‌کند، «الزامات رقابتی نظام بین‌المللی» است (موسوی شفاهی، ۱۳۹۴: ۱۷۰).

طبق این چارچوب فکری، ساختار نظام بین‌الملل به گونه‌ای است که دولت‌ها را مجبور می‌کند سیاست‌های خاصی را اتخاذ کنند. در این نظام، دولت‌ها مجبور هستند برای حفاظتشان تنها به خود تکیه داشته باشند. به همین دلیل دولت‌ها به طور پیوسته برای حفظ بقای خود از جانب ساختار نظام بین‌الملل تحت فشار قرار دارند و مجبور به اتخاذ سیاست‌هایی می‌شوند که در بسیاری از موارد با اخلاقیات هم‌خوانی ندارد. قدرت‌های بزرگ حساسیت بالایی به مرزهای خود دارند؛ زیرا استقرار یک قدرت بزرگ دیگر در مرزهای آن‌ها می‌تواند امنیت ملی‌شان را به مخاطره بیندازد. مثال تاریخی این موضوع دکترین مونرو برای آمریکاست. براساس این دکترین قاره آمریکا حیاط خلوت ایالات متحده محسوب می‌شود و واشنگتن هرگز اجازه استقرار نظامی قدرت‌های بزرگ را در این قاره نمی‌دهد. بحران موشکی کوبا در ۱۹۶۲ در اوج جنگ سرد نمونه‌ای از واکنش قاطع آمریکا به استقرار نظامی شوروی در نیم‌کره غربی بود. از نظر رئالیسم تهاجمی، هدف غایی یک دولت این است که در نظام بین‌الملل به هژمون تبدیل شود... بقا، مستلزم رفتار تهاجمی است. دلیل این رفتار آن است که دولت‌ها اگر بخواهند، بخت و بقای خود را افزایش دهند، باید قدرت بیشتری به دست بیاورند (میرشایمر، ۱۳۹۶).

طرفداران رئالیسم تهاجمی، با خلع سلاح ابرقدرت‌ها مخالفند. «فرید زکریا»^۱ معتقد است تاریخ اثبات کرده دولت‌ها همواره به دنبال افزایش نفوذ خود بودند و توانمندی‌های نسبی آن‌ها شکل‌دهنده نیات آن‌هاست (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۳۳-۱۳۰). رئالیست‌های تهاجمی در پی حل معمای امنیت بودند و علت اصلی معمای امنیت را فشارهای نظام بین‌الملل (فشارهای ساختاری) می‌دانند و مسیر رسیدن به امنیت اقناع‌کننده را تنها افزایش مداوم قدرت، تلقی می‌کنند؛ زیرا تنها با این مسیر است که کشورها با کسب قدرت نسبی به امنیت نسبی می‌رسند. به عقیده رئالیست‌های تهاجمی، «بقا، مستلزم رفتار تهاجمی است».

۴. روش پژوهش

با توجه به فرضیه مطرح‌شده، مقاله حاضر مبتنی بر روش تاریخی-تحلیلی است. روش تاریخی، واکاوی علل و یا ریشه پدیده‌ها در گذشته است (خلیلی شوورینی، ۱۳۷۵: ۷۵). پژوهش تاریخی درواقع «بازسازی ساختارمند تاریخ» است که از طریق جمع‌آوری، ارزیابی، راستی‌آزمایی و ترکیب حوادث با هدف اثبات وقایع و تحصیل نتیجه‌ای قابل دفاع، انجام می‌گیرد و در بیشتر موارد، این روش بر فرضیه‌ای معین استوار است (آیزاک، ۱۳۷۴: ۵۴) از آنجاکه واقعه جنگ بین دو کشور اوکراین و روسیه رخ داده است (فارغ از فرآیند و نتیجه آن)، پژوهش تاریخی، روش مناسبی برای واکاوی علل آن است؛ زیرا این روش با رویدادهایی کار دارد که قبل از تصمیم پژوهشگر به بررسی آن‌ها، رخ داده‌اند (دلاور، ۱۳۹۰: ۸۴) و به نوعی این روش، تعیین، ارزیابی و ترکیب عینی و منظم مدارک و سندهایی است که برای حقیقت‌جویی در مورد وقایع گذشته است. در این مقله، رویداد مهم وقوع جنگ اوکراین-روسیه و دوره تاریخی مورد تمرکز، دوره پس از سقوط شوروی و استقلال اوکراین تا زمان وقوع جنگ است. روش

^۱. Fareed zakaria

توصیفی-تاریخی با تکیه بر چارچوب رئالیسم ساختاری و تهاجمی و بر مبنای سطح تحلیل کلان در این مقاله به کار گرفته شده است.

پدیده‌های که نقاط عطف روند تاریخی تأثیرگذاری نظام بین‌الملل بر روابط دو کشور روسیه و اوکراین هستند، محور این مقاله‌اند. تعیینات ساختاری نظام بین‌الملل بر روابط دو کشور در طول تاریخ، نقاط عطفی داشته است و انباشت این تعیینات ساختاری منجر به درگیری نظامی بین کی‌یف و مسکو شده است. توصیف و تحلیل این تعیینات ساختاری در تاریخ روابط بین دو کشور پس از سقوط شوروی، از دیدگاه چارچوب‌های نظری رئالیسم تهاجمی-ساختاری انجام شده است. این فشارهای ساختاری تاریخی از این منظر مورد توصیف و تحلیل قرار می‌گیرند که چگونه مسیر رویارویی نظامی بر دو کشور اوکراین و روسیه تحمیل کردند.

۵. یافته‌های تحقیق

۵-۱. بررسی پیشینه روابط روسیه و اوکراین

ساختار نظام بین‌الملل همواره یکی از علت‌های کنش و واکنش‌های دول بوده است که اوکراین و روسیه نیز از این قاعده مستثنی نیستند. پس از استقلال اوکراین از شوروی، جامعه بین‌الملل و روسیه، تمامیت ارضی کشور اوکراین را به رسمیت شناخت (وئوتکی و خیری، ۱۳۹۵: ۱۳۷)، اما سیاست اوکراین بین انتخاب دو گزینه راهبرد جهانی و منطقه‌ای در کشاکش بوده است (کریمی‌پور، ۱۴۰۲: ۲۱۴). فدراسیون روسیه که قدرت‌ش کاهش یافته بود، در این شرایط تلاش کرد تا نفوذ خود را حفظ کرده و خاطرات گذشته‌ای که دیگر وجود نداشت را زنده نگه دارد. با این حال، جمهوری‌های مستقل جدید مسیرهای متفاوتی را در پیش گرفتند که برخی به امپراتوری سابق نزدیک‌تر و برخی دیگر دورتر بودند. اوکراین، مهد ملت روسیه و متحد طبیعی آن، پس از استقلال، سیاست خارجی دوگانه و چندوجهی را دنبال کرد که در آن تمایل به غرب

مشهود بود، درحالی که روابط نزدیکی را با مسکو نیز حفظ می کرد. این جهت گیری سیاست خارجی کیف را پس از ۱۹۹۱ در میان مقاومت ها و همکاری ها هدایت کرد (Raquel Freire, 2009: 233).

کشمکش های داخلی و مداوم روس گراها و غرب گرایان در اوکراین و اهمیت سیاسی، فرهنگی، تاریخی و مهم تر از همه، ژئوپلیتیکی اوکراین برای غرب (با هدف اعمال فشار و کنترل مسکو) و روسیه، باعث شده است که روابط مسکو-کیف نه یک مسأله دو جانبه و منطقه ای، بلکه مسأله ای مهم در نظام بین الملل باشد. از همین رو، در ساختار نظام بین الملل همیشه روابط این دو کشور موضوع مهم و حیاتی بوده است. ساختار نظام بین الملل در شکل دهی به سیاست های دو کشور عامل اساسی و این ساختار همواره در شکل دادن به سیاست های روسیه و اوکراین در قبال یکدیگر مؤثر بوده است. به همین خاطر است که طرح عضویت کیف در ناتو، منجر به مناقشه بین دو کشور و یک بحران بین المللی شد. تأثیرات تاریخی - ساختاری نظام بین الملل و به عبارت دیگر، فشارهای ساختاری نظام بین الملل بر دو کشور اوکراین و روسیه، نقاط عطف مهمی داشته است که در بخش های بعدی به واکاوی آن ها می پردازیم.

۲-۵ رویکرد ساختاری

تبیین جنگ روسیه و اوکراین معمولاً براساس سطح تحلیل فردی (با تکیه بر سیاست ها و تفکرات رهبران روس) و یا براساس سطح تحلیل دولت (با تکیه بر سیاست های دولت های اوکراین و روسیه) صورت گرفته است (Tolz and Hutchings, 2023). آنچه اکنون در جوامع غربی به عنوان رویکرد غالب در تبیین جنگ روسیه و اوکراین تکرار می شود، این است که ولادیمیر پوتین به دنبال احیای امپراتوری شوروی بوده و این شخص پوتین است که بدون تفکر نسبت به تبعات و پیامدهای یک جنگ، اقدام به نقض قوانین بین المللی و تهاجم به کشور همسایه خود کرده است

(Khapaeva, 2024) و اگر روسیه یک نظام مبتنی بر لیبرال دموکراسی با اتکا بر آرای آزاد مردم داشت، چنین جنگی هرگز رخ نمی‌داد. چنین تفکراتی که سطح تحلیل خرد دارند، می‌کوشند علت رخداد‌های همانند جنگ را در زیاده‌خواهی‌های رهبران دولت‌های غیردموکراتیک خلاصه کنند و البته در تشریح جامع روابط پیچیده نظام بین‌الملل و رخداد‌هایی چون جنگ روسیه و اوکراین، ناتوان هستند. بااین‌حال، پوتین از اوایل قرن ۲۱ میلادی، سکان‌دار کاخ کرملین بوده و بارها در سالیان گذشته از سوی رهبران کشورهای غربی مورد تمجید قرار گرفته است. هیچ شواهد قابل استنادی وجود ندارد که شخصیت وی طی دو دهه اخیر آنچنان دچار دگرگونی شده باشد که منجر به اتخاذ تصمیمات تهاجمی علیه همسایگانش شود.

بررسی تاریخ روابط بین مسکو و کیف از منظر سطح تحلیل کلان و تعینات ساختاری نظام بین‌الملل، چند نقطه عطف برجسته دارد که درنهایت دو کشور را به سوی درگیری نظامی سوق داده است. این نقاط عطف درواقع فشارهایی بوده که نظام و ساختار بین‌الملل بر اوکراین و یا روسیه وارد کردند و روابط بین این دو کشور را تحت تأثیر قرار دادند. این فشارهای ساختاری عبارت‌اند از: خلع سلاح اتمی اوکراین و معاهده بوداپست، انقلاب نارنجی، انقلاب میدان و طرح پیوستن اوکراین به ناتو.

۱-۲-۵ مهاهده بوداپست (۱۹۹۴)

پس از فروپاشی شوروی، حدود یک هزار و ۷۰۰ کلاهک هسته‌ای در خاک اوکراین باقی مانده بود. اوکراین به‌عنوان یکی از جمهوری‌های شوروی، محل استقرار یک سوم از موشک‌های اتمی شوروی بود. براساس آنچه منابع غربی تخمین می‌زدند، در حدود ۱۷۰۰ کلاهک هسته‌ای و ۳۳ بمب افکن دور پرواز که قادر به حمل بمب‌های هسته‌ای بودند، در خاک اوکراین مستقر بود (Nobuyasu, 2022). خلع سلاح هسته‌ای بلاروس، قزاقستان و اوکراین از داستان‌های بزرگ و موفق پایان جنگ سرد بود و علاوه‌براین، از

برجسته‌ترین پیروزی‌های جنبش منع گسترش محسوب می‌شود. زمانی که شوروی سابق فروپاشید، این کشورهای تازه استقلال یافته، باید مشکل میراث هسته‌ای را که شوروی در قلمروشان به جا گذاشته بود، مدیریت می‌کردند. خلع سلاح آن‌ها با جایگاهشان به عنوان کشور مستقل ارتباطی تنگاتنگ داشت؛ کشورهایی مستقل که به دنبال ادغام با بقیه جهان بوده و به آن نیاز داشتند (خبرگزاری مهر، ۱۶ دی ۱۴۰۰).

از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴ این زرادخانه مستقر در خاک اوکراین به طور رسمی توسط کشورهای مشترک‌المنافع کنترل می‌شدند، اما در دسامبر سال ۱۹۹۴ اوکراین موافقت کرد که این تسلیحات را نابود کند و به معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای^۱ ملحق شود و در ازای آن چهار کشور ایالات متحده آمریکا، فدراسیون روسیه، بریتانیا و ایرلند شمالی در قالب معاهده بوداپست، تضمین‌های امنیتی برای حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت اوکراین به کی‌یف بدهند. روسیه تمایل داشت تا معاهده بوداپست را امضا کند تا از نظر قانونی، خلع سلاح هسته‌ای اوکراین را مشروعیت بخشد و تمامیت ارضی و حاکمیت آن را تضمین کند، اما از طرف دیگر، روسیه تمایلی به اجرای تعهدات خود نداشت؛ زیرا قلمرو سابق شوروی را حوزه و یا قلمرو «منافع ممتاز» خود می‌دید (Sedliar et Al, 2023: 156). طبق این معاهده، آمریکا و انگلیس تعهد کردند که از امنیت و تمامیت ارضی اوکراین در مقابل هرگونه تجاوز خارجی حمایت کنند. اوکراین به تعهد خود به طور کامل عمل کرد، اما از آن به بعد به یک کشور حاشیه‌ای و آسیب‌پذیر تبدیل شد.

«یوری کاستنکو»، سیاست‌مدار معروف اوکراینی در کتاب «اوکراین و خلع سلاح هسته‌ای» چنین نوشته است: «همه ما (اوکراینی‌ها) فریب خوردیم و برای آن معاهده دست زدیم، بنابراین همه ما مقصریم. خلع سلاح هسته‌ای با کف و سوت ملت اوکراین و با حمایت رسانه‌ای و تبلیغاتی انجام شد. اما اکنون مشخص شده که آن ارزیابی‌ها

^۱. Treaty on the Non-Proliferation of Nuclear Weapons (NPT)

کاملاً اشتباه بوده است. گویی اوکراین، عراق دوم شده که نظام آن با تهاجمی بین‌المللی سرنگون شد و در حال حاضر به سمت تکه تکه شدن و غرق شدن در بحران‌های گوناگون پیش می‌رود» (Kostenko, 2021: 66). حذف این زرادخانه اغلب به‌عنوان یک دستاورد پیروزمندانه در کنترل تسلیحات مورد ستایش قرار می‌گیرد. دیپلمات‌ها و فعالان صلح، اوکراین را به‌عنوان یک «شهروند نمونه» در دنیایی مملو از کشورهای خواهان کسب قدرت هسته‌ای، معرفی می‌کنند، اما خلع سلاح اوکراین بدون تنش‌هایی میان دولت و قوای نظامی این کشور انجام نشد. در آن زمان بودند کارشناسان اوکراینی و یا آمریکایی که منطق خلع سلاح سریع اتمی اوکراین را زیر سؤال بردند. برخی استدلال می‌کردند که سلاح‌های مرگ‌بار تنها ابزار قابل اعتماد برای جلوگیری از تجاوز روسیه است (عصرایران، ۱۸ بهمن ۱۴۰۰). خارج کردن این زرادخانه هسته‌ای موفقیتی بزرگ در برنامه کنترل تسلیحات هسته‌ای به‌شمار می‌رفت، اما این اقدام تأثیر شدیدی بر قدرت دولت و ارتش اوکراین گذاشت. علی‌رغم اصرار روسیه بر خلع سلاح هسته‌ای اوکراین و تحویل دادن سلاح‌های هسته‌ایش، در آن زمان هم اوکراینی‌ها و هم برخی آمریکایی‌ها نسبت به خلع سلاح اتمی اوکراین حس خوبی نداشتند؛ زیرا آن را تنها ابزار بازدارنده قابل اعتماد در برابر روسیه می‌دانستند (روزیاتو، ۲۰ بهمن ۱۴۰۰). تصمیم اوکراین برای خلع سلاح هسته‌ای تحت تأثیر فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل عملی گردید و یک اقدام موجه برای کمک به کاهش تهدیدات سلاح‌های هسته‌ای و افزایش امکانات برای توسعه صنعت هسته‌ای صلح‌آمیز در این کشور قلمداد می‌شد، اما بدعهدی روسیه و دیگر قدرت‌های جهانی در مورد تعهدات خود در معاهده بوداپست، شرایط را برای اوکراین سخت‌تر کرد؛ زیرا قدرت بازدارندگی هسته‌ای را از این کشور، در ازای تضمین‌های امنیتی قدرت‌های جهانی، گرفت و زمینه را برای حمله به اوکراین فراهم کرد (اسفندیاری، ۱۳۹۶: ۱۲).

۲-۵-۲ انقلاب نارنجی (۲۰۰۴)

در کشورهایی که انقلاب رنگی را تجربه کردند، رژیم‌های سیاسی قبل از انقلاب با اعتراضات و نارضایتی عمومی و فراگیر مواجه بود. غالب این نارضایتی‌ها، حاصل بن‌بست سیاسی، نابرابری در فرصت‌های سیاسی و اقتصادی و به تبع آن، نبود گردش نخبگان در جامعه بود؛ افراد محدودی به واسطه برخورداری از رانت و عدم توزیع عادلانه فرصت‌ها، در کم‌ترین زمان به بالاترین مقامات رسیدند و در برابر آن‌ها، اکثریت مردم جامعه (که در میان آنان افراد شایسته و کاردان زیاد بودند)، از چرخه قدرت و فرصت‌ها خارج نگه داشته می‌شدند. این افراد به نارضایان حکومت تبدیل می‌شدند. پیشروان انقلاب‌های رنگی در این وضعیت، به‌عنوان رهبران مخالفین رژیم سیاسی، با نشانه‌گرفتن نارضایتی‌ها و تبعیض‌های آشکار اجتماعی و تأکید بر اموری چون ساختار تبعیض‌آمیز رژیم، فقر فزاینده، فساد گسترده و شکاف شدید اجتماعی، روند جداسازی بدنه جامعه از نظام سیاسی را شدت می‌دادند و با طرح آمال‌ها و ارزش‌های جدید که معمولاً مبتنی بر اندیشه لیبرال دموکراسی غربی بود، ضمن خلق بحران مشروعیت برای نظام سیاسی، جامعه را از هویت سابق خالی کرده و به سوی هویتی جدید هدایت می‌کردند (پورفرد و توفیقیان، ۱۳۹۴: ۱۳۴).

انقلاب نارنجی در اوکراین به‌عنوان نمونه‌ای از انقلاب‌های رنگی بود که ریشه در ارزش‌های دموکراتیک و جوامع مدنی نوپا در فرآیند ملت‌سازی داشت (Lane, 2008: 525). باور به تقلب گسترده در دور اول انتخابات (۲۰۰۴) که به پیروزی «ویکتور فدوروویچ یانوکویچ»^۱ انجامید، منجر شد گسترده‌ترین تظاهرات تاریخ اوکراین که به انقلاب نارنجی شهرت یافت، به وقوع پیوندد. در پی این اعتراضات، دادگاه عالی کشور اوکراین نتایج انتخابات را باطل کرد. با نتیجه دادن انقلاب رنگی، «ویکتور

^۱. Viktor Fedorovych Yanukovich

آندریوویچ یوشچنکو^۱ با حمایت علنی غرب به قدرت رسید و روسیه در برابر آمریکا و غرب، راهی جز عقب‌نشینی سیاسی در اوکراین نداشت. آمریکا بلافاصله پس از پیروزی یوشچنکو با شفاف و سالم تلقی کردن روند انتخابات در اوکراین، آن را تجلی اراده مردم و خاستگاه دموکراسی خواهی قلمداد کرد (کرم‌زادی و خوانساری فرد، ۱۳۹۶: ۱۴۳). همان‌طور که اغلب انقلاب‌های بدون خشونت در سراسر جهان، پیوند محکمی با بنیادهای پوششی آمریکا دارند، انقلاب نارنجی ۲۰۰۴ اوکراین، نیز مانند دیگر اسلاف خود از طرف بنیاد ملی اعانه برای دموکراسی (NED) حمایت می‌شد. در این راستا، حزب یوشچنکو (اوکراین ما) که طی اعتراضات ۲۰۰۱ میلادی با حزب «تیموشنکو» (حزب وطن) متحد شده بود، از سوی بنیاد ملی اعانه برای دموکراسی و سازمان‌های تشکیل‌دهنده آن، تأمین مالی شدند (زیباکلام، افشاری، جراحی دریان و میکائیلی، ۱۳۹۴). هزینه‌های «ائتلاف سازمان‌های غیردولتی اوکراین برای آزادی انتخابات» هم از سوی چند آژانس مانند «آژانس ایالات متحده برای توسعه بین‌المللی»، «آژانس کانادا برای توسعه بین‌المللی»، «بانک جهانی» و «بنیاد چارلز استوارت موت» پرداخت شد (خبرگزاری صداوسیما، ۱۷ تیر ۱۴۰۰).

گاردین در مقاله‌ای با عنوان «کمپین ایالات متحده در پشت آشفتگی در کی‌یف» نوشت که انقلاب نارنجی «یک خلقت آمریکایی، تمرینی پیچیده و درخشان در برندسازی غربی و بازاریابی انبوه» و شامل «مشاوران، نظرسنجی‌ها، دیپلمات‌های آمریکایی» بود (Canadian dimension, 17 March 2022). انقلاب نارنجی به یک درگیری ژئوپلیتیکی دیگر بین غرب و روسیه تبدیل شد که پیامدهای گسترده‌تری را برای کل منطقه به همراه داشت. این بار ایالات متحده با متحدان اروپایی خود مصمم بود تا با تضعیف حکومت اوکراین، وضعیت را به نفع خود تبدیل و ثبات را در شرق اروپا از طریق مدیریت روابط استراتژیک بین اوکراین و غرب تضمین کند (Sivis

¹. Viktor Andriiovych Yushchenko

519: 2020)، می‌توان گفت ساختار نظام بین‌الملل در آن دوره، به‌ویژه رقابت بین ایالات متحده و روسیه در این ساختار، نقش مهمی در وقوع انقلاب نارنجی ایفا کرد. فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل از طریق نهادها، سازمان‌ها، رسانه‌های ملی و بین‌المللی مورد حمایت ایالات متحده و اتحادیه اروپا بر صحنه رقابت سیاسی اوکراین تأثیرات بسزایی داشت که در نهایت منجر به تغییر حکومت در اوکراین شد. تغییرات سیاسی که نتیجه آن انقلاب نارنجی و تضعیف جبهه روس‌گرایان در رقابت‌های سیاسی اوکراین به نفع طرفداران غرب بود. حاصل این انقلاب، افزایش نفوذ غرب در اوکراین و تیره شدن روابط کی‌یف و مسکو بود. این انقلاب نشان داد که ساختار نظام بین‌الملل و رقابت قدرت‌های بزرگ، می‌تواند تأثیر مستقیمی بر تحولات داخلی کشورها داشته باشد. درواقع انقلاب‌های رنگین از جمله انقلاب نارنجی اوکراین، به‌کارگیری نوعی قدرت نرم از طرف غرب بود که در راستای راهبرد جهانی غرب (خصوصاً ایالات متحده آمریکا) برای گسترش تسلط و نفوذ قرار داشت (David, 2024). درست است که انقلاب‌هایی از این دست به‌عنوان یک تحول درونی شناخته می‌شوند، اما نقش عوامل خارجی و فشارهای ناشی از نظام و ساختار بین‌الملل، در آن‌ها مشهود بود.

۳-۲-۵ انقلاب یورو میدان (۲۰۱۴)

انقلاب و یا بحران سال ۲۰۱۴ موسوم به انقلاب «یورومیدان»، یکی دیگر از نمونه‌های فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل بر اوکراین و روابط کی‌یف و مسکو بود. این انقلاب هم نقطه عطفی از رقابت روسیه و غرب در صحنه سیاسی اوکراین بود. انقلاب میدان با تظاهرات طرفداران غرب در ماه نوامبر سال ۲۰۱۳ آغاز شد و به‌مرور به یک انقلاب ضدروسی و ضد دولت ویکتور یانوکویچ تبدیل شد. معترضان زمانی دست به اعتراض زدند که تصمیم دولت وقت برای به تعویق انداختن امضای توافق‌نامه آزاد تجاری اوکراین و اتحادیه اروپا، علنی شد (Natorski, 2018(a): 288). در دولت

یانوکویچ، این توافق‌نامه جای خود را به تحکیم روابط با روسیه از طریق یک قرارداد تجاری بزرگ می‌داد. رئیس‌جمهوری وقت اوکراین علت این تصمیم را آماده نبودن کشور برای ادغام در اتحادیه اروپا اعلام کرد و همین امر منجر به ناامیدی غرب‌گرایان و مخالفان نفوذ روسیه شد. اعتراضات مخالفان دولت و روسیه، پس از سرکوب معترضان توسط نیروهای نظامی با سرعت گسترش یافت (Shveda&Ho Park, 2016: 85) و منجر به یک بحران برای دولت اوکراین شد؛ دولتی که مورد حمایت مسکو بود و آینده اوکراین را در تحکیم روابط با روسیه می‌دید.

در انقلاب میدان، احزاب و گروه‌های سیاسی و مردم در دو جبهه طرفدار روسیه و طرفدار غرب در مقابل هم صف‌آرایی کردند. دولت اوکراین تحت رهبری ویکتور یانوکویچ، اکثریت پارلمانی و اکثریت ساکنان مناطق شرقی و جنوبی (مخالفان انقلاب) در جبهه مورد حمایت روسیه قرار داشتند. در مقابل، اپوزیسیون پارلمانی که متشکل از سه حزب اصلی اپوزیسیون به رهبری آرسنی یاتسینیوک، ویتالی کلیچکو و اولگ تیاهنیوک بودند، اکثریت ساکنان مناطق غربی (که غالباً ضد روس و طرفدار غرب بودند) و معترضان سازمان‌یافته (اتحادیه مردمی میدان) در جبهه مورد حمایت غرب قرار داشتند. مخالفت این دو جبهه به موضوعات ریشه‌ای‌تر مانند احیای تغییرات قانونی اساسی در سال ۲۰۰۴، انتخابات زود هنگام، لغو قانون اقلیت‌های زبانی، تغییر نظام سیاسی از ریاستی-پارلمانی به پارلمانی-ریاستی، انحلال برکوت (یگان ویژه ضد شورش) و تشکیل دولت جدید سرایت کرد. موضوعاتی که در نهایت منازعه بر سر غرب‌گرایی و روسیه‌گرایی بود.

اتحادیه اروپا و تا حدودی روسیه به‌عنوان میانجی، اقداماتی برای ایجاد توافق و حل بحران کردند و حتی توافق‌نامه‌ای در ۲۱ فوریه سال ۲۰۱۴ نوشته شد، اما شدت اختلافات بین طرفداران دولت روس‌گرا و مخالفان غرب‌گرا مانع از اجرایی شدن آن شد. با فرار یانوکویچ از کی‌یف و استقرار در شهر خارکوف که بزرگ‌ترین پایگاه

مخالفان جبهه غرب در آن بود، عملاً بحران وارد مرحله جدیدی شد و دولت وی جای خود را به دولت موقت (طرفدار غرب) داد (Natorski, 2018(b): 288).

با بی نتیجه بودن توافقات صورت گرفته، یانوکوویچ که روسیه او را رئیس جمهوری قانونی اوکراین می خواند، درخواستی کتبی برای ولادیمیر پوتین ارسال کرد و از دولت روسیه خواست تا «برای برقراری مشروعیت، صلح، قانون و نظم، ثبات و دفاع از مردم اوکراین» نیروهای نظامی خود را به این کشور اعزام کند. زمانی که پارلمان روسیه مجوز اعزام نیرو به اوکراین را در اول مارس ۲۰۱۴، تصویب کرد، یک روز پس از آن، کریمه و جنوب شرقی اوکراین در کنترل نیروهای روسی قرار گرفت و بحران شبه جزیره کریمه و جنگ اوکراین و روسیه آغاز شد (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۹۵: ۲۳).

۴-۲-۵ تقابل ساختاری اتحادیه اروپا و اتحادیه کشورهای مشترک المنافع

یکی دیگر از جنبه های الگوی تعینات ساختاری نظام بین الملل که بر روابط روسیه و اوکراین تأثیر زیادی داشت، تقابل اتحادیه اروپا و سازمان کشورهای مستقل مشترک المنافع^۱ بود. این تقابل از همان ابتدا و در سال ۱۹۹۱ با شکل گیری سازمان کشورهای مشترک المنافع در پیمان بلاویستا (معاهده روسیه، بلاروس و اوکراین) شکل گرفت. اوکراین که از اعضای بنیان گذار این سازمان بود، در بین تنش های اروپا و روسیه در قالب دو سازمان فوق گرفتار بود. تقابل جهان بینی متضاد بین روسیه به عنوان رهبر سازمان کشورهای مشترک المنافع و اتحادیه اروپا منجر به رقابت فزاینده بین این دو نهاد در نظام بین الملل شده است (ثمودی و محمدی ۱۴۰۳: ۷۹). تقابل بین این دو سازمان در سال ۲۰۰۳ علنی و مشهود شد. در این سال، کمیسیون اروپا «سیاست جدید همسایگی اتحادیه اروپا»^۲ اعلام کرد که هدف آن بسط صلح و امنیت، توسعه اقتصادی و دموکراسی در کشورهای مجاور در جهت تثبیت و توسعه ثبات و امنیت در داخل

^۱. Commonwealth of Independent States

^۲. New Neighborhood Policy of the European Union

اتحادیه اروپا بود. سیاست همسایگی اروپا، توسط روسیه به عنوان یک تهدید امنیتی تلقی می‌شد (Smith, 2005: 770) که منجر به تشدید تنش بین اوکراین و روسیه شد (مرادی، ۱۴۰۳). اوج فشارهای ساختاری از طرف اتحادیه اروپا و سازمان کشورهای مشترک‌المنافع در سال ۲۰۱۴ بود که منجر به امضاء توافق تجاری فراگیر بین اتحادیه اروپا و اوکراین و تقابل شدید با روسیه شد (نیاکوبی و شجاعی، ۱۴۰۲: ۸۴). در این سال، پس از الحاق کریمه توسط روسیه، کی‌یف رسماً از سازمان کشورهای مشترک‌المنافع خارج شد و به شکل رسمی درخواست عضویت سریع در اتحادیه اروپا را تقدیم این اتحادیه کرد. این وضعیت در توجیه اقدام نظامی روسیه علیه اوکراین نقش مؤثری داشته است؛ زیرا بی‌شک مقامات مسکو، ادامه این وضعیت را مساوی با گسترش نفوذ اتحادیه اروپا در اوکراین و به مخاطره افتادن پیوندهای اقتصادی و سیاسی دو کشور تلقی کردند (آذین و جلالی، ۱۴۰۳: ۱۵۸).

۵-۲-۵ عضویت اوکراین در ناتو

هدف اساسی ناتو در زمان شکل‌گیری، خلق کمربندی امنیتی به دور دموکراسی‌های غربی و محدودسازی کمونیست‌ها بود. امضاء پیمان ناتو، نوعی مصالحه و سازش میان آمال اروپا برای رسیدن به نظام امنیت دسته‌جمعی پایدار و شوق آمریکا برای افزایش نفوذ در اروپا بود (صادقی و کشیشیان سیرکی و قانندی، ۱۴۰۲: ۱۴۶). از دیدگاه غرب، مرزهای اروپای شرقی و به‌ویژه روسیه، مرزهایی امنیتی و حساس بود که باید کنترل می‌شد. منطقی‌ترین مسیر برای این کار، کنترل سرحدات روسیه بود. منطق غربی‌ها در ضرورت کنترل مرزهای روسیه در سیاست خارجی دولت کلیتون آشکار بود. دولت او اهمیت و ضرورت گسترش ناتو را در سه محور می‌دانست: اول، شوق اروپای مرکزی و به‌ویژه کشورهای تازه تأسیس و اعضای سابق پیمان ورشو برای تقویت روابط با غرب. دوم، تضمین امنیت و ثبات آلمان که به یکپارچگی تازه دست پیدا کرده بود و

سعی داشت خود را مطابق با ارزش‌ها و ایدئولوژی غربی توسعه دهد و سوم، گسترش و حفاظت از ارزش‌های لیبرالی و دموکراسی بر مبنای تعریف غرب (معراجی، ۱۴۰۱: ۳۵-۳۶).

در سال‌های بعد از جنگ سرد، ضرورت‌های تحول در کارکرد سازمانی ناتو مورد توجه قرار گرفت. اعضای این اتحادیه در سالگرد پنجاهمین سال تأسیس ناتو در اجلاس سران آتلانتیک شمالی در ۲۳ و ۲۴ آوریل ۱۹۹۹ در واشنگتن، بر موضوعات زیر تأکید کردند: مفهوم راهبردی نوین اتحادیه؛ مخاطرات و چالش‌های امنیتی نظیر تروریسم؛ ناسیونالیسم افراطی؛ موشک‌های دوربرد و تسلیحات هسته‌ای؛ مواد مخدر؛ بی‌ثباتی سیاسی؛ منازعات قومی، دفاع از دموکراسی، حقوق بشر و ممانعت از قاچاق مواد مخدر. تغییر در کارکرد پیمان‌های دفاعی همانند ناتو رابطه مستقیم با ساختار نظام بین‌الملل دارد. در شرایطی که ساختار نظام بین‌الملل ماهیت دوقطبی داشت، پیمان آتلانتیک شمالی دارای رویکرد دفاعی و بازدارنده بود. تغییر در شکل‌بندی‌های ساختاری نظام بین‌الملل، زمینه‌های لازم برای تغییر در کارکرد سازمانی ناتو را به وجود می‌آورد. به عبارت دیگر، گسترش کارکرد سازمانی ناتو، تابعی از شکل‌بندی‌های ساختاری نظام بین‌الملل و همچنین کنش بازیگران جدیدی بوده است که در سیاست بین‌الملل ایفای نقش می‌کنند (مصلی نژاد، ۱۳۹۳: ۱۶-۱۵).

ناتو از زمان تشکیل تاکنون در حال نزدیک شدن به مرزهای روسیه و گسترش زیرساخت‌های نظامی خود به سمت مرزهای این کشور بوده است و این مسأله همواره مخالفت‌های روسیه را به همراه داشته است. در سند «راهبرد امنیت ملی روسیه» که در می ۲۰۰۹ برای افق ۲۰۲۰، توسط، رئیس‌جمهوری وقت، دیمیتری مدودیف امضا شد، تلاش ناتو برای گسترش زیرساخت‌های نظامی خود به سمت مرزهای روسیه و تفسیر موسع از رسالت خود، غیرقابل پذیرش عنوان شده است. در پایان ماه دسامبر ۲۰۱۵، رهبران روس سند استراتژی امنیت ملی جدید روسیه را منتشر کردند

که در آن، ناتو و آمریکا تهدید و چالش امنیتی جدی عنوان و گسترش زیرساخت‌های نظامی غرب در قالب ناتو به سمت سرزمین روسیه و انقلاب‌های رنگی، تهدیدات اصلی علیه امنیت و ثبات روسیه قلمداد شدند. در سند مذکور آمده است: «تقویت ظرفیت جبرآمیز ناتو... و ادامه روند گسترش زیرساخت‌های نظامی آن به سمت مرزهای روسیه، تهدیدی جدی برای امنیت ملی کشور است» (ابراهیمی و بیری، ۱۳۹۵: ۱۴-۱۳). از نظر مسکو، گسترش ناتو نقض تعهدات شفاهی داده شده در پایان جنگ سرد مبنی بر عدم گسترش به سمت شرق بوده است. همچنین، روسیه نگران است که حضور نظامی ناتو در همسایگی خود، قدرت بازدارندگی آن را کاهش داده و امکان مداخله نظامی را در امور داخلی این کشور افزایش دهد (ایزدی، ۱۳۸۴) از دیدگاه روسیه، گسترش ناتو به سمت شرق، نقض خطوط قرمز امنیتی این کشور بوده است و تهدید مستقیم علیه منافع حیاتی آن محسوب می‌شود.

۶. نتیجه‌گیری

فشارهای ساختاری و شاخص‌های ماهیتی نظام بین‌الملل، به ایجاد سه الگوی رفتاری در بین دولت‌ها منتج می‌شود: ترس، خودیاری و به حداکثر رساندن قدرت. احتمال قربانی شدن، اهمیت ترس را به عنوان نیروی محرکه در سیاست و تصمیم‌گیری سیاسی برای ما روشن می‌کند. کشورها براساس اصل خودیاری و منافع ملی خود عمل می‌کنند و هرگز منافع ملی خود را تابع منافع دیگر دولت‌ها و یا منافع آنچه نظام بین‌المللی خوانده می‌شود، قرار نمی‌دهند و همواره در جست‌وجوی فرصت‌ها برای تغییر موازنه قدرت به نفع خود هستند. در این راستا سعی می‌کنند معیارها و عوامل جنبی قدرت خود را نسبت به رقیبان افزایش دهند.

از منظر رئالیسم تهاجمی، مسیر حداکثرسازی قدرت نسبی جهت حفظ بقا در نظام بین‌الملل، اتخاذ سیاست تهاجمی است. در نظام بین‌الملل، مقاصد دولت‌ها مشخص

نیست؛ لذا خروج از وضعیت تهاجمی باعث به مخاطره افتادن بقای دولت می‌گردد. وضعیت ناامنی دائمی در اثر فشارهای ساختاری نظام، کشورها را مجبور به اتخاذ راهبرد تهاجمی می‌کند. خلع سلاح و کاهش بودجه نظامی نمونه‌های از رفتارهای ناشی از فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل است که می‌تواند منجر به وقوع جنگ علیه یک کشور و تشویق دولت‌های توسعه‌طلب برای برهم زدن نظم موجود گردد.

از منظر رئالیسم تهاجمی، فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل توجیه‌کننده رفتارهای تهاجمی روسیه است. فشارهای ساختاری بر اوکراین و روسیه، مسیر جنگ بین این دو کشور را فراهم کرده است. ریشه این فشارها در همان زمان سقوط شوروی و استقلال اوکراین قرار دارد. در اولین فشار ساختاری، نظام بین‌الملل اوکراین را مجبور به خلع سلاح اتمی کرد. اقدامی که منجر به ازدست‌رفتن توانایی‌های بازدارندگی هسته‌ای در اوکراین شد. خلع سلاح اتمی اوکراین، نتیجه مهم دیگری داشت و آن همان تغییر موازنه قدرت بین کی‌یف و مسکو بود. تسلیحات اتمی اوکراین هم می‌توانست توان بازدارندگی این کشور و هم موازنه قدرت را در بلندمدت حفظ کند. درواقع موازنه قدرت و بازدارندگی می‌توانست تهدید جنگ کنونی علیه اوکراین را از بین ببرد، اما نظام بین‌المللی در همان روزهای نخستین استقلال اوکراین، با خلع سلاح اتمی، هم بازدارندگی و هم موازنه قدرت را از بین برد؛ زیرا سلاح‌های اتمی مهم‌ترین ابزار در جهان امروز هستند که می‌تواند بازدارندگی و توازن قوا را تضمین کند (Waltz, 1988). خلع سلاح اتمی اوکراین که حاصل فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل علیه این کشور در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴ بود منجر به از بر هم خوردن توازن قدرت نسبی و ازبین‌رفتن بازدارندگی در برابر روسیه شد و تهدیدات امنیتی مسکو علیه اوکراین را عینی‌تر و بالفعل‌تر ساخت.

فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل عموماً از طریق قدرت‌های بزرگ اعمال می‌گردد. در مورد اوکراین هم آمریکا، انگلیس و روسیه در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴، مهم‌ترین

قدرت‌های بودند که اوکراین را برای خلع سلاح تحت فشار قرار دادند. این قدرت‌ها، تضمین‌های امنیتی را در قالب معاهده بوداپست (۱۹۹۴) جایگزین سلاح‌های هسته‌ای و درواقع جایگزین بازدارندگی و موازنه قدرت از دست‌رفته اوکراین در برابر روسیه کردند. معاهده‌ای که در نظام بین‌الملل با ویژگی‌های نبود اقتدار عالیه، توانمندی‌های تهاجمی دولت‌ها، عدم اطمینان از مقاصد دولت‌ها و محوریت بقاء در این نظام، جایگزین مناسبی برای سلاح‌های هسته‌ای نبوده و نیست. این امر زمانی محرز شد که پس از الحاق کریمه به روسیه در سال ۲۰۱۴ و اعتراض قدرت‌های جهانی به مسکو و نقض توافق بوداپست، هیچ تضمین امنیتی جدی برای اوکراین ارائه نشد (دهشیار، ۱۳۹۳: ۱۹۰). حتی پوتین در واکنش به این اعتراضات، مدعی شد که وضعیت کنونی اوکراین یک انقلاب است و گفت «یک کشور جدید به وجود آمده است، با این وضعیت و در رابطه با این دولت، ما هیچ سند اجباری را امضا نکرده‌ایم». بنابراین اولین چرخه از فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل بر روابط بین روسیه و اوکراین، خلع سلاح هسته‌ای اوکراین و جایگزین کردن بازدارندگی هسته‌ای و موازنه نسبی قدرت با معاهده بوداپست عملی گردید و زمینه اولیه برای رفتار تهاجمی روسیه را فراهم کرد.

چرخه دوم فشار ساختاری نظام بین‌الملل بر روابط اوکراین و روسیه، انقلاب نارنجی در سال ۲۰۰۴ بود. این انقلاب نقطه عطفی در رویارویی دو جبهه غرب‌گرا و روس‌گرا در اوکراین بود و روابط مسکو-کی‌یف را وارد مرحله جدیدی از تقابل کرد. نیروهای غرب‌گرا در اوکراین با رهبری ویکتور یوشچنکو، الگوی انقلاب مخملی گرجستان را در اوکراین پیاده کردند و بین ساکنان استان‌های «لوهانسک» و «دونتسک» و دیگر استان‌ها، شکاف فزاینده‌ای ایجاد شد. شکافی که در نهایت منجر شدت گرایش‌های جدایی‌طلبی (امیراحمدیان، ۱۳۸۸: ۸۵) این استان‌ها و در نهایت شناسایی خودمختاری و استقلال این دو استان از طرف روسیه و اشغال آن‌ها توسط ارتش این کشور شد. انقلاب نارنجی نه تنها منجر به شکاف داخلی بیشتر در اوکراین شد، بلکه

ضربه بزرگی بر اقتدار روسیه در این کشور وارد و ضعف قدرت نرم و ایدئولوژیک روسیه را آشکار کرد (ریبی، ۱۳۸۹: ۳۸) و روسیه را به سمت استفاده از قدرت سخت برای بازپس‌گیری اقتدار خود در اوکراین سوق داد.

چرخه سوم از فشارهای ساختاری نظام بر روابط اوکراین و روسیه، انقلاب یورومیدان در سال ۲۰۱۴ بود. ویکتور یانوکویچ که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۰، به پیروزی رسید، اقدامات زیادی برای گسترش روابط با روسیه و سرکوب مخالفان غرب‌گرا انجام داد. یکی از اقدامات وی زندانی کردن رهبران مخالف خود، یعنی شخصیت‌های غرب‌گرا بود. این روند منجر به افزایش مخالفت‌ها با وی از سوی غرب‌گرایان اوکراینی و کشورهای غربی شد. مخالفت‌هایی که در انقلاب یورومیدان به اوج رسید و بار دیگر فشارهای ساختاری منجر به تحولاتی جدید در اوکراین شد که در نهایت زمینه را برای جنگ روسیه و اوکراین فراهم‌تر کرد. انقلاب ۲۰۱۴ در اوکراین شکاف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی غرب‌گرایان و روس‌گرایان را عمیق‌تر و گسترده‌تر کرد (Kapeller, 2014). در پی این انقلاب، یانوکویچ روس‌گرا از قدرت برکنار شد و نتیجه مستقیم این انقلاب، لشگرکشی روسیه به کریمه و الحاق آن به خاک روسیه بود که همین امر منجر به وقوع جنگ داخلی در شرق اوکراین میان جدایی‌طلبان و ارتش شد. فشار ساختاری نظام بین‌الملل این بار به رهبری اتحادیه اروپا موجب بروز جنگ داخلی و جدایی‌بخش شرقی و غربی اوکراین گردید و جدایی‌طلبان روس‌گرا و نیروهای دولتی را از آوریل ۲۰۱۴ به رویارویی نظامی کشاند. با افزایش فشارهای ساختاری از طرف نظام بین‌الملل، جدایی‌طلبان در مناطقی چون لوهانسک و دونتسک، جمهوری‌های خودخوانده را تأسیس و اعلام استقلال کردند و پارلمان جمهوری خودمختار کریمه، همه‌پرسی برای پیوستن به روسیه برگزار کرد. در این همه‌پرسی که بیش از ۹۶ درصد از رأی‌دهندگان، خواستار استقلال از اوکراین و پیوستن به روسیه شدند (Sweijjs, and Jeffrey, 2024). این رخدادها باز هم نه تنها شکاف‌های سیاسی

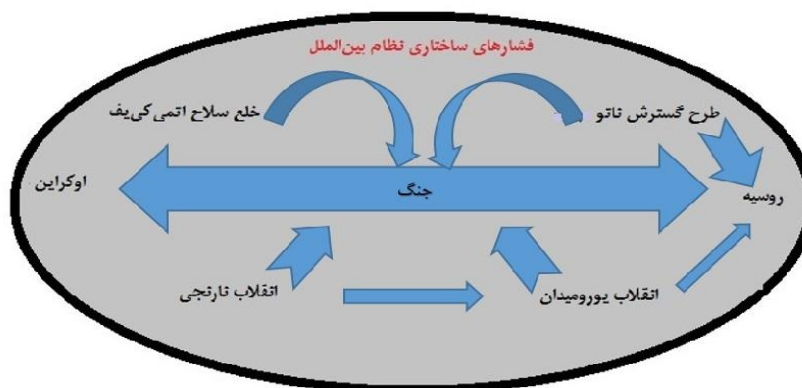
روس‌گرایان و غرب‌گرایان اوکراینی را تشدید، بلکه زمینه را بیش از پیش برای تقابل نظامی دو کشور اوکراین و روسیه فراهم کرد.

چرخه چهارم از الگوی تعینات ساختاری در قالب دو سازمان منطقه‌ای یعنی اتحادیه اروپا و سازمان کشورهای مستقل مشترک‌المنافع ایجاد گردید. این دو سازمان که نماد گرایش به غرب و روسیه بودند، در سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۴ تأثیرات زیادی در روابط مسکو-کی‌یف داشتند. این تأثیرات در سال ۲۰۱۴ به اوج رسید و زمینه اقدامات تهاجمی روسیه علیه اوکراین را نسبتاً هموار کرد؛ زیرا خروج اوکراین از سازمان تحت رهبری و نفوذ روسیه و مشارکت فزاینده در اتحادیه اروپا، تهدیدات جدی برای مسکو و نفوذ آن در اوکراین محسوب می‌شد.

آخرین چرخه از فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل بر روابط روسیه و اوکراین، در قالب طرح عضویت اوکراین در ناتو نمود پیدا کرد. پس از جنگ سرد، آمریکا همواره از پیوستن متحدان نوظهور در اروپای شرقی و مرکزی به ناتو استقبال کرده است؛ زیرا این روند می‌تواند منجر به افزایش قدرت جهانی واشنگتن و احاطه و محاصره ژئوپلیتیک روسیه گردد (مولائی، ۱۳۸۶). در این راهبرد، کشورهایی مانند اوکراین که در همسایگی روسیه و در وضعیتی استراتژیک می‌باشند در کانون توجه آمریکا و ناتو بوده است. عضویت کشورهای اروپای شرقی در ناتو و استقرار سامانه‌های موشکی ناتو در کشورهایی چون اوکراین، خط قرمز مشهود و تاریخی روسیه در برابر غرب بوده و هست. رهبران روسیه روند گسترش ناتو را در مرزهای خود مهم‌ترین عامل برهم‌زننده توازن استراتژیک در اروپا می‌دانند (کوزه گر کالجی، ۱۳۸۶: ۵۲). نخستین دور از روند گسترش ناتو به سمت اروپای شرقی و روسیه، در سال ۱۹۹۹ انجام گرفت که نتیجه آن الحاق جمهوری چک، لهستان و مجارستان به این اتحادیه بود. دومین دور از این روند، در سال ۲۰۰۴ زمانی که بلغارستان، استونی، لتونی، لیوانی، رومانی، اسلوواکی و اسلوانی نیز به ناتو پیوستند، رخ داد. پیوستن لهستان به ناتو، ضربه مهلکی به موقعیت روسیه در

شرق اروپا زد؛ زیرا این امر باعث شد که روسیه یکی از معابر راهبردی خود را از دست بدهد، اما اوکراین نسبت به هر کشور دیگری، اهمیت راهبردی بالایی برای مسکو داشته و دارد و اگر این کشور هم مانند لهستان به عضویت ناتو درمی‌آمد، مسیر ارتباطی و راهبردی روسیه با اروپا از راه خشکی بسیار محدود می‌شد (آقایی و اعتصامی، ۱۴۰۱: ۱۷).

گسترش ناتو به سمت مرزهای روسیه و عضویت اوکراین در ناتو، مهم‌ترین فشار ساختاری نظام بین‌الملل بر روابط مسکو-کی‌یف بوده است که حتی اندیشمندان غربی به این امر اذعان دارند. مرشایمر در این مورد معتقد است که «ریشه اصلی مشکل، گسترش ناتوست؛ عامل اصلی یک استراتژی وسیع‌تر برای خارج کردن کامل اوکراین از مدار روسیه و ادغام آن با غرب. پوتین با اشغال کریمه، درواقع به نگرانی بلندمدت خود از تبدیل شدن این شبه‌جزیره به پایگاه دریایی ناتو، پایان داد. «تد گالن کارپنتر» تحلیل‌گر ارشد اندیشکده کاتو، در این مورد نوشته است که «آغاز جنگی همه‌جانبه علیه اوکراین تصمیم شخص پوتین بود، اما اقدام او درواقع پاسخی به اقدامات تحریک‌کننده اوکراین و ناتو بود». گسترش ناتو تا مرزهای روسیه، درواقع نقض وعده‌های دهه ۹۰ غرب بود که به مسکو اطمینان داد ناتو به سمت شرق گسترش پیدا نخواهد کرد و این سازمان از دست‌اندازی به شرق اروپا پرهیز می‌کند.



شکل ۱. الگوی تعینات ساختاری نظام بین‌الملل و جنگ روسیه-اوکراین

فشارهای ساختاری نظام منجر به گریز ناپذیری جنگ اوکراین و روسیه شده است. بنابراین از منظر چارچوب رئالیسم تهاجمی، فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل، جنگ روسیه و اوکراین را به این دو کشور تحمیل کردند. اگرچه تصمیم به جنگ را رهبران کشورها اتخاذ می‌کنند، اما در این تصمیم در وضعیتی گرفته می‌شود که نظام بین‌الملل آن را می‌سازد؛ وضعیتی که برای حفظ منافع ملی، چاره‌ای جز توسل به زور باقی نمی‌گذارد. فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل از سال ۱۹۹۴ در قالب خلع سلاح اتمی اوکراین، انقلاب‌های نارنجی و یورو میدان در اوکراین و طرح عضویت اوکراین در ناتو، روابط کی‌یف و مسکو را به رویارویی نظامی کشانده است و شاید عادلانه باشد که بگوییم نظام بین‌الملل، مهم‌ترین عامل وقوع جنگ بین این دو کشور بوده است.

فهرست منابع

ابراهیمی، شهرز و ببری، نیکنام (۱۳۹۵) «روسیه و ناتو: از شراکت استراتژیک تا رقابت استراتژیک». فصلنامه علمی مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۲۲ (۹۶)، ۲۴-۱.

آذین، صدیقه و جلایی، محمد (۱۴۰۳) «راهبرد اوراسیاگرایی روسیه در قبال جنگ اوکراین؛ با نگاهی به چین». مطالعات راهبردی سیاست بین‌الملل، ۷ (۱۳).

doi: 10.22080/jpir.2024.26019.1349

آیزاک، استیون (۱۳۷۴) راهنمای جامع تحقیق و ارزیابی، ترجمه مرضیه کریم‌نیا. مشهد: آستان قدس رضوی، مؤسسه.

آقایی، داود و اعتصامی، سهیل (۱۴۰۱)، «بحران اوکراین و آثار و پیامدهای آن برای طرف‌های این بحران»، مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۱۵، شماره ۲: ۱-۲۲.

امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۸) «بررسی علل و پیامدهای حضور ایالات متحده در قفقاز». فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک ۵ (۱۵)، ۶۶-۹۷.

الهی، علی، رازانی، احسان و پیاده‌کوهسار، ابوالقاسم (۱۴۰۳) «پیامدهای تهاجم روسیه به اوکراین بر نظام بین‌الملل در افق ۲۰۳۰ با تاکید بر منافع ملی ایران». فصلنامه جغرافیا (برنامه‌ریزی منطقه‌ای) ۱۴ (۵۵)، ۲۳۶-۲۵۱.

doi: 10.22034/jgeog.2024.293190.3177

ایزدی، رضا (۱۳۸۴)، «بازدارندگی در حوزه سلاح‌های اتمی»، فصل‌نامه پژوهشی آموزشی علوم و فنون نظامی، سال دوم، شماره ۴: ۷۹-۶.

اسفندیاری، مهدی و حسنوند، مظفر و ایمان‌دار، زیبا (۱۳۹۶)، «بازدارندگی نوین در نظم و ساختار نوین نظام بین‌الملل (داده‌های نظری و یافته‌های تجربی)»، فصل‌نامه علوم و فنون نظامی، سال ۱۲، شماره ۳۸: ۳۲-۵.

دوئرتی، جیمز؛ فالتزگراف، رابرت (۱۳۸۸)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: نشر قومس.

پورفرد، مسعود و توفیق‌یان، سیدابوالحسن (۱۳۹۴)، «انقلاب‌های ساختگی توسط غرب (مطالعه موردی سه کشور گرجستان، اوکراین و قرقیزستان)»، *فصل‌نامه علمی پژوهشی سیاست متعالیه*، شماره ۳: ۱۳۹-۱۲۱.

ترابی، قاسم و صارمی، محمدرضا (۱۳۹۵)، «تبیین سیاست خارجی روسیه در قبال بحران اوکراین از منظر رئالیسم کلاسیک»، *فصل‌نامه سیاست‌پژوهی*، دوره ۳، شماره ۵: ۷۰-۵۳.

ثمودی، علیرضا و محمدی، محمدرضا (۱۴۰۳) «مواضع دولت‌های اروپایی در قبال بحران اوکراین: توافق‌ها و اختلاف‌ها»، *فصل‌نامه مطالعات بین‌المللی*، ۲۱(۳): ۹۴-۷۵.

صادقی، میعاد، کشیشیان سیرکی، گارینه و قائد، محمد رضا (۱۴۰۲) «گسترش ناتو به شرق: همکاری‌های نظامی و امنیتی اعضای ناتو با همسایگان چین و روسیه (۲۰۲۳-۲۰۱۳)»، *پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، ۱۳(۴)، ۱۴۳-۱۷۳.

doi: ۱۰.۲۲۰۳۴/irr.۲۰۲۴.۴۴۴۲۲۲.۲۵۱۰

دلاور، علی (۱۳۹۰) *مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی*، ناشر جوانه رشد.

دهقانی فیروز آبادی، سیدجلال و مرادی، منوچهر (۱۳۹۵)، «تهدید غرب، برداشت روسیه و بحران اوکراین»، *فصل‌نامه روابط خارجی*، سال هشتم، شماره ۲: ۵۵-۲۵.

دهشیار، حسین (۱۳۹۳)، «گسل‌های داخلی، تنیدگی‌های تاریخی، منطق ژئوپلیتیک قدرت و رویارویی برای شبه‌جزیره کریمه»، *فصل‌نامه پژوهش‌های راهبردی سیاست*، سال ۳، شماره ۹، شماره پیاپی ۳۹: ۲۰۱-۱۸۰.

سلیمی، حسین (۱۳۸۴) «دولت مجازی یا واقع‌گرایی تهاجمی؛ بررسی مقایسه‌ای نظریه ریچارد روزکرنس و جان میرشایمر»، *مجله پژوهش حقوق و سیاست*، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، شماره ۱۷: ۴۲-۱۹.

خلیلی شورینی، سیاوش (۱۳۷۵) *روشهای تحقیق در علوم انسانی*، تهران: موسسه چاپ و انتشارات یادواره کتاب

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶) *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران، سمت.

- موسوی شفایی، سید مسعود و نقدی، فرزانه (۱۳۹۴) «قدرت‌های منطقه‌ای و نظم جهانی پس از جنگ سرد»، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک ۱۱ (۴۰)، ۱۴۸-۱۷۶.
- رستمی، محمدرضا (۱۳۹۳)، «بحران اوکراین، زمینه‌های منطقه‌ای و پیامدهای فرامنطقه‌ای». فصل‌نامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۵، بهار ۱۳۹۳: ۳۶-۶۵.
- ربیعی، محمد رضا (۱۳۸۹) «تاثیر ابتکار مشارکت شرقی بر روابط اتحادیه اروپا و روسیه» مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز شماره ۶۹، ۲۵-۵۰.
- زیباکلام، صادق، افشاری، داود، جراحی دریان، مهدی و میکائیلی، مهدی (۱۳۹۴)، «تبیین سقوط دولت یاناکویچ در اوکراین (۲۰۱۴)»، فصل‌نامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، دوره ۴، شماره ۲: ۳۲-۷.
- سمیعی اصفهانی، علیرضا و فرحمند، سارا (۱۴۰۱)، «تبیین چرایی و چگونگی شکل‌گیری جنگ روسیه و اوکراین بر پایه نظریه (موازنه تهدید)»، فصل‌نامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره ۱۲، شماره پیاپی ۴۶: ۱۰۱-۱۲۸.
- شاپوری، مهدی (۱۴۰۳) جنگ اوکراین و نظام بین‌الملل؛ بازگشت جنگ به رقابت قدرت‌های بزرگ و آینده نظم جهانی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کرم‌زادی، مسلم و خوانساری فرد، فهیمه (۱۳۹۳)، «بررسی روابط اوکراین و روسیه (ریشه‌یابی زمینه‌های بحران ۲۰۱۴)»، فصل‌نامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۶: ۱۵۹-۱۳۶.
- کریمی پور، داود (۱۴۰۲). «رهیافت ژئواکونومیک در تحلیل روابط خارجی؛ مطالعه روابط روسیه با کشورهای اروپای غربی (آلمان، فرانسه، ایتالیا، بریتانیا)». فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، ۱۹ (۱)، ۲۰۷-۲۴۴.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۲) «بحران اوکراین و تشدید رقابت‌های منطقه‌ای»، فصل‌نامه پژوهشی سیاست جهانی، دوره ۲، شماره ۴: ۳۳-۷.
- معراجی، ابراهیم (۱۴۰۱) «گسترش ناتو به سوی شرق: پیامدها و چشم‌انداز آن»، مطالعات منافع ملی، شماره ۲۷، ۲۰-۵۰. مرادی، آمنه (۱۴۰۲) «نقش سیاست همسایگی اتحادیه اروپا

در بحران اوکراین محورهای موضوعی: اتحادیه اروپا» نشریه علوم سیاسی. شماره ۴۳. ۸۲-۶۵.

میرترابی، سعید و حسن‌پور، طاهره (۱۴۰۲) «تاثیر خیزش چین بر مناسبات تجاری آن با ایالات متحده آمریکا (۲۰۲۱-۲۰۰۸)». *مطالعات راهبردی آمریکا*، ۳(۱)، ۹۳-۱۱۴.

doi: 10.27834743/ASS.2212.1130.4

میرشایمر، جان (۱۳۹۶) *تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ*، مترجم غلامعلی چگنی‌زاد، تهران. نشر اداره نشر وزارت امور خارجه.

مولایی، عبدالله (۱۳۸۶) «جایگاه اروپای جدید در سیاست جهانی و تأثیر آن بر روسیه، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز* ۱۳۸۶، شماره ۶۰: ۷-۳۴.

نیاکوئی، امیر و شجاعی، امیررهام (۱۴۰۲) «واکاوی ابعاد جنگ روسیه و اوکراین از منظر واقع‌گرایی تهاجمی». *پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، ۱۳(۳)، ۶۵-۹۲.

doi: 10.22034/irr.2024.408182.2417

کوزه گر کالجی، ولی (۱۳۸۶) «ناتو پس از جنگ سرد: چالش‌ها و اهداف پیش رو»، *نشریه گزارش*، سال هفدهم شماره ۹۱.

وثوقی، سعید و خیری، مصطفی (۱۳۹۵)، «اوکراین: عرصه تقابل غرب و روسیه»، *فصل‌نامه آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۹۴: ۱۵۸-۱۳۴.

یاری، احسان (۱۳۹۹)، «پوتین و الحاق کریمه به روسیه: واکاوی ژئوپلیتیکی از اقدام روسیه در الحاق شبه‌جزیره کریمه»، *پژوهش‌های جغرافیای انسانی*، دوره ۵۲، شماره ۲: ۴۹۹-۴۷۷.

یاری احمد و محمد ترابی (۱۴۰۳) «تبیین سیاست خارجی روسیه در حمله به اوکراین از منظر رئالیسم تدافعی»، *پژوهش ملل*، شماره ۱۰۳: ۷-۳۵.

Aljazeera (24 feb 2022), "No other option": Excerpts of Putin's speech declaring war",

<https://www.aljazeera.com/news/2022/2/24/putins-speech-declaring-war-on-ukraine-translated-excerpts>.

BBC News (5 March 2020), "Ukraine profile – Timeline",

- <https://www.bbc.com/news/world-europe-18010123>.
CBS NEWS, (23 March 2022) "Russia's war in Ukraine: How it came to this", Accessible:
https://www-cbsnews-com.cdn.ampproject.org/v/s/www.cbsnews.com/amp/news/ukraine-news-russia-war-how-we-got-here/?amp_gsa=1&_js_v=a9&usqp.
- Constant Méheut, (November 21, 2023) "Ukraine Remembers Popular Uprising That Foreshadowed War," **New York Times**, Available at: <https://www.nytimes.com/2023/11/21/world/europe/ukraine-maidanrevolution-anniversary.html>.
- David Axe, (January 17, 2024) "Ukraine's FrankenSAMs Are Soviet Launchers Firing American Missiles. They Just Scored Their First Kill", <https://www.forbes.com/sites/davidaxe/2024/01/17/ukraines-frankensams-are-soviet-launchers-firing-american-missiles-they-just-scoredtheir-first-kill/?sh=34199f3b26e3>.
- Danesh Nia, F., & Marabi, M. (2015). Structural Contradictions of the US and Russia in Ukraine, **Central Iranian Eurasian Studies Quarterly**, 9(2), 231-248. (in Persian).
- Huth, Paul K. (1999). "Deterrence And International Conflict: Empirical Findings And Theoretical Debates", **Annual Review of Political Science**, Vol. 2: Pp. 25-48
- Götza, Elias and Per Ekman (2024) "Russia's War Against Ukraine: Context, Causes, and Consequences", **Problems of Post-Communism**, Volume 71, 193-205.
- Kissinger, Henry (2014), "To Settle the Ukraine Crisis, Start at the End", **The Washington Post**. Available at: http://www.washingtonpost.com/opinions/henry-kissinger-to-settle-the-ukrainecrisis-start-at-the-end/2014/03/05/46dad868-a496-11e3-8466-d34c451760b9_story.html (Accessed on: 2015/1/3).
- Kirshner, Jonathan (2010) "the tragedy of offensive realism: classical realism and the rise of china", **European journal of international relations**. Volume 18, Issue 1. Available at: <https://doi.org/10.1177/1354066110373949>
- Khapaeva, Dina, (2024) **Putin's Dark Ages: Political Neomedievalism and Re-Stalinization in Russia**, London: Taylor & Francis.

- Kaplan, R. (2014). Crimea: The Revenge of Geography, March 13, available at: <http://www.realclearworld.com/articles/2014crimea-the-revenge-ofgeography.html>.
- Kostenko, Yuri , Paul J. D’Anieri, et al. (2021) “**Ukraine’s Nuclear Disarmament: A History**” **Harvard Series in Ukrain”ian Studies: Book 78**.
- Mearsheimer, Johan (2001) The Tragedy of Great power politics, New York: Norton.
- Mearsheimer. J. John (2014), “Why the Ukraine Crisis is the West’s Fault: The Liberal Delusions That Provoked Putin”, **Foreign Affairs**, **Vol. 93, No. 5** Pp. 77-84.
- MacMahon,Robert (2014), “Ukraine in Crisis”, **Council on Foreign Relations**, Available at: <http://www.cfr.org/ukraine/ukraine-crisis/p32540> , Accessed on 2015/1/3.
- Nobuyasu, Abe (2022 July) , "Whither Nuclear Arms Control and Disarmament After Ukraine? A Japanese Perspective":.accessible: <https://www.apln.network/analysis/commentaries/whither-nuclear-arms-control-and-disarmament-after-ukraine-a-japanese-perspective>.
- Safari, A., & Vosoughi, S. (2016). Geopolitics of Ukraine and Its Role in the Competition of Russia and the United States, International Journal of Political Research, 3(26), Spring. (in Persian)
- Solomon, Lartey (2024) The Influence of the Ukraine Conflict on International Relations and Implications for Global Security, Reseaerchgate.
- Mahnken, Thomas G. and Joshua Baker (2024), 'Fallacies of Strategic Thinking in the Ukraine War', in ***Hal, War in Ukraine: Conflict, Strategy, and the Return of a Fractured World*** , Baltimore: Johns Hopkins University Press, 187–202.
- Radnitz, Scott, (4 Aug. 2023), ‘Conspiracy Theories and Russia’s Invasion of Ukraine’, Russian Analytical Digest No. 299 doi:10.3929/ethz-b-000625073
- Smith, K. E. (2005)“The outsiders: the European neighbourhood policy”, **International Affairs**, 81(4): 757-773.
- Sweijis, Tim and Michaels, Jeffrey (2024), ***Beyond Ukraine: Debating the Future of War***. (London: C. Hurst & Co.
- Tolz, Vera and Stephen Hutchings, (2023), 'Truth with a Z: Disinformation, War in Ukraine, and Russia’s Contradictory Discourse of Imperial Identity', ***Post-Soviet Affairs***. 39/5 347–65. doi:10.1080/1060586X.2023.2202581.

